

تک‌نگاری «وقایع اسرائیلیه» از دیوید بن‌گوریون که از بنیانگذاران رژیم اسرائیل بود

## کاش دریا غزه را بیلعد



محمد وحیدی

حتی اگر شناختی هم از او نداشته باشید، به خاطر یمن و قول محاصره هوایی اش اسمش را شنیده‌اید. کسی که نه فقط فرودگاه که منطقه‌ای صنعتی، منطقه تجاری، موزه، خیابان، بزرگراه و... خیلی چیزهای دیگر را به نامش کرده‌اند: دیوید بن‌گوریون. کسی که شانه‌به‌شانه هرتزل و کمی بالاتر از ژابوتینسکی، از نظر تأثیرگذاری در تشکیل دولت عبری و ایدئولوژی صهیونیسم، ایستاده است. در شماره‌های قبلی، به خصوص شماره‌ای که در مورد آژانس یهود و سازمان جهانی صهیونیسم نوشتیم، اشاره‌ای به او شد که ریاست این دو سازمان را برعهده داشت. همین‌طور مدتی فرمانده و عضو شورای راهبری ایرگون بود. در این شماره به اجمال از اقدامات او و اینکه چه کرده عبور می‌کنیم و بیشتر به اندیشه و مواضع او خواهیم پرداخت.

## تولد تامرگ

طبق چیزی که در وبلاگ‌های قدیمی اندیشکده‌های وابسته به کنگره جهانی صهیونیسم نوشته شده، دیوید بن‌گوریون (دیوید جوزف گرین)، برای اسرائیلی‌ها، انگار ترکیبی از چرچیل و جورج واشنگتن را دارد. دولتمرد متولد ۱۸۸۶ و اولین نخست‌وزیر کشور اسرائیل.

بن‌گوریون مثل بیشتر اعضای آژانس یهود و نخستین دولتمردان، چپ بود و از جنبش‌های کارگری، فعالیت‌های سیاسی را شروع کرد. او دومین دبیرکل فدراسیون عمومی کارگران فلسطین و اولین رهبر حزب مابای (حزب کارگران سرزمین مقدس که یک حزب سوسیالیست صهیونیستی چپ‌گرا) بود. بن‌گوریون در دوران قیمومیت بریتانیا، رهبری شهرک‌های عبری‌نشین در فلسطین را برعهده داشت. در دوران ریاست آژانس و فرماندهی ایرگون، نقشی محوری در تدوین اعلامیه استقلال ایفا کرد و در ۱۴ می ۱۹۴۸، او اولین کسی بود که تأسیس دولت عبری را اعلام کرد. با تأسیس دولت، او کسی بود که تلاش کرد تا تمام گروه‌های شبه‌نظامی زیرزمینی صهیونیستی منحل و دستور تأسیس ارتش اسرائیل (IDF) را داد.

او به مدت یک دهه و نیم تا سال ۱۹۶۳ (به جز یک وقته دو ساله، از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵) به عنوان نخست‌وزیر و وزیر دفاع، رژیم اسرائیل را رهبری کرد. او به عنوان اولین نخست‌وزیر، تا حد زیادی مسئول شکل دهی به تصویر دموکراتیک از یهودیان در دیپلماسی عمومی رژیم، و همچنین تبیین سازوکارهای تعاملی بین بخش‌های مختلف دولت بود.

بخش‌هایی که قبل از تشکیل دولت تنها زیرمجموعه‌های آژانس یا کنگره و سازمان صهیونیستی بودند یا زیر نظر صندوق ملی یهودیان فعالیت می‌کردند و حالا تبدیل به وزارتخانه شده بودند. در دوران تصدی بن‌گوریون، توافق‌نامه غرامت با آلمان غربی امضا شد، جنگ سینا، جنگ شش‌روزه با اعراب رخ داد و رآکتور هسته‌ای دیمونا با رایزنی او با فرانسوی‌ها ساخته شد و صدها هزار مهاجر را از اروپا و آمریکا به سرزمین‌های اشغالی آورد. پس از استعفا از نخست‌وزیری و بازنشستگی از مابای، او در سال ۱۹۶۵، انجمن فهرست کارگران اسرائیل (RAPI) را تأسیس کرد. بن‌گوریون در ۱۹۷۰ از زندگی سیاسی کنار کشید و در کیبوتز که امروزه به نام او نام‌گذاری شده، تا آخر عمر زندگی کرد و در دسامبر ۱۹۷۳ هم مرد.

## برداشت‌های سیاسی و اقتصادی بن‌گوریون

دکترین سیاسی و اقتصادی بن‌گوریون، ناسیونالیسم یهودی و ارزش‌های چپ سیاسی و چپ اقتصادی را با هم ترکیب می‌کرد. او صهیونیسم و سوسیالیسم را دوروی یک سکه می‌دانست. به گفته شلومو آوینری (محقق در حوزه علوم سیاسی و مورخ فلسفه سیاسی، به ویژه در حوزه سوسیالیسم و صهیونیسم، استاد بازنشسته اندیشه‌های سیاسی دانشگاه عبری اورشلیم، عضو آکادمی

ملی علوم سیاسی اسرائیل و مدیرکل وزارت امور خارجه در دولت اول اسحاق رابین)، مبانی نظری اندیشه‌های بن‌گوریون بر دو اصل استوار است: اول، صهیونیسم در سنت یهودی یک انقلاب و شورش است و دوم، تحقق اجتماعی آن در جنبش کارگری و طرح شهرک‌سازی در اسرائیل یک اولویت است. وی در یکی از مقاله‌های اولیه خود با عنوان «کارگر در صهیونیسم» به ماهیت انقلابی صهیونیسم به عنوان تضادی با سنت دیاسپورای یهودی اشاره کرد و در لزوم تحقق آن در طرح اسکان و در کار عبری چنین شرح داد: «مفهوم صهیونیستی زندگی قوم یهود و تاریخ عبری اساساً انقلابی است. این شورشی علیه سنتی ماقبل قرون وسطی، سنتی از زندگی در تبعید بالفعل و عاری از میل به رستگاری است.»

با این حال بن‌گوریون از موضع سوسیالیستی - مارکسیستی کلاسیک به معنای کلی و از احزاب چپ افراطی رایج در دنیا بسیار فاصله داشت. او با نام یک جنگ طبقاتی جهانی برای رهایی طبقه کارگر از ستم اقدام نکرد، بلکه در درجه اول و مهم‌تر از همه برای رهایی قوم یهود در کل دنیا و بالاخص در سرزمین‌های اشغالی اقدام کرد. به‌طورکلی آنچه که مارکس در مانیفست کمونیست گفته، در ظاهر و در ابتدا رنگ و بویی ناسیونالیستی گرفته و سپس کم‌کم به سرمایه‌داری دلخواه و مطلوب یهود می‌رسد.

## نگرش بن‌گوریون به دین یهود

بن‌گوریون نسبت به یهودیت ارتدکس به شدت نگاه منفی و خصمانه‌ای داشت. در سال ۱۹۳۶، بن‌گوریون استدلال کرد: «حق ما بر سرزمین اسرائیل از قیمومیت و اعلامیه بالفور ناشی نمی‌شود. این حق مقدم بر آنهاست. کتاب مقدس قیمومیت ماست.» از نظر او اهمیت تاریخ قوم یهود تنها در دوره اسکان آن‌ها در سرزمینشان و استقلال سیاسی شان بود و اهمیت هر آنچه در این بین قرار دارد، کم‌اهمیت جلوه می‌کرد. بن‌گوریون به‌طور گسترده از کتاب مقدس استفاده کرد، از جمله استفاده سیاسی و موضوعی که خشم محافل ارتدکس افراطی را برانگیخت. او تمایل داشت با آن‌ها بحث کند و در عین حال ارزش ادبیات پس از کتاب مقدس را کم‌اهمیت جلوه دهد. همان‌طور که در محافل صهیونیستی رایج بود، بن‌گوریون اعتبار تورات شفاهی و به‌ویژه تلمود بابلی را که او آن‌ها را محصول فرهنگ منحط دیاسپورا می‌دانست، رد کرد.

او وجود خدای شخصی و مفهوم وحی را با رها رد کرد، با این حال مثل بیشتر یهودیان سکولار اشکنازی، یک ملحد در مواقع ضرورت معتقد به خدا هم نبود. او هیچ‌وقت صد درصد خدا را انکار نکرد. بن‌گوریون در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۶۸، وقتی از او پرسیدند که آیا به خدا اعتقاد دارد یا خیر، جواب داد: «سؤال این است که خدا کیست. من باور ندارم که خدا با موسی صحبت کرده است، بلکه موسی صدای انسانی قلبش را شنید و بنابراین فهمید که باید چه کاری انجام دهد.» او در بیشتر عمرش به نگاهی اسپینوزایی پایبند



بود که الوهیت را با طبیعت یکی می‌دانست. او در سال‌های آخر عمرش گفت مفهوم الوهیت او، در اصل همان پانتئیسم (یک جهان بینی که طبق آن خدادار همه چیز حضور دارد، طبق این مفهوم، خدا و طبیعت دو نام متفاوت برای یک چیزند) اسپینوزاست و حتی این موضوع را با انیشتین هم مورد بحث قرار داد. اما او در همان مصاحبه گفت: «من معتقد نیستم که فقط نیروهای فیزیکی در جهان وجود دارند. این که هم فقط یک فرایند طبیعی است هم درست به نظر نمی‌آید. چیزی فراتر از این‌ها وجود دارد». این تناقضات خیلی‌ها را به این واداشت که بگویند که بن‌گوریون یک ندانم‌گراست. هرچند که مایکل بار زوهر گفت او در اواخر عمرش به خصوص از بعد پیروزی ارتش در برابر اعراب در جنگ شش‌روزه، به شدت خدا باور و مجذوب ایمان به او شده بود. چون با جنگ مقابل اعراب، به آن شدت مخالف، و با موشه دیان در جنگ و جدل بود.

## نگرش بن‌گوریون نسبت به کرانه باختری، نوار غزه بلندی‌های جولان و صحرای سینا

سپتامبر ۱۹۵۴ بن‌گوریون به یکی از فرماندهان ارتش که پیشنهاد اشغال کامل کرانه باختری را داد گفت: «ما در این مرحله کمبود سرزمین ندارم، بلکه کمبود یهودی داریم و فتح سرزمین‌های بیشتر، نه یهودیان، بلکه اعراب را افزایش خواهد داد و نژاد ما را با خطر مواجه خواهد کرد.»

او همچنین به اشغال نوار غزه هم اشاره کرد و گفت: «اگر به معجزه اعتقاد داشتم، می‌خواستم در یان را بیلعد.» بن‌گوریون روز اشغال کوه معبد و دیوار غربی (محیط و محوطه اطراف مسجد الاقصی که روی کوهی بنا شده) در جنگ شش‌روزه در سال ۱۹۶۷ گفت این دومین روز بزرگ زندگی او بعد از تشکیل دولت بوده. در پایان جنگ، بن‌گوریون از عقب‌نشینی در ازای صلح واقعی از تمام سرزمین‌های اشغالی به جز اورشلیم و نوار غزه حمایت کرد. مسئله نژادی و فرهنگی برای او یک خطر امنیت ملی بود. او اصلاً موافق اشغال سرزمین‌های عربی بیشتر نبود، چون می‌دانست اشغال بیشتر هم مسئولیت بیشتر می‌آورد و هم تعداد اعراب داخل سرزمین‌های اشغالی را بیشتر خواهد کرد و ترکیب نژادی چیزی نیست که بشود جلوی آن را گرفت. (مسئله‌ای که با شروع انتفاضه و عملیات‌های استشهادی تاهمین امروز به درستی کابوس بن‌گوریون اشاره دارد). راهکار او این بود که اگر نمی‌توان به سرعت کیبوتز راسریم، برپا کرد و یهودیان را به آنجا انتقال داد، اشغال معنی ندارد.

در مورد بلندی‌های جولان اما بن‌گوریون نظر متفاوتی داشت و می‌گفت حتی در ازای صلح نیز نباید از آنجا عقب‌نشینی کرد. بن‌گوریون تا روز مرگش به موضوع اساسی خود مبنی بر اینکه در ازای صلح، بیشتر سرزمین‌های اشغال شده جنگ شش‌روزه، باید برگردانده شوند، پایبند بود. مانند در کرانه باختری و اشغال بیشتر، چیزی بود که اسحاق رابین از آن به عنوان کابوس امنیت ملی بن‌گوریون یاد می‌کند.